

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و شانزدهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش سوم

قلب اگر در خویش آخربین بدی
آن سیه کآخر شد او، اول شدی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۲

اگر انسان که در من ذهنی به صورت سکه‌ای قلبی است، در خودش تأمل می‌کند و به آخر و عاقبت ادامه دادنِ دردزایی و دردپراکنی در من ذهنی و همانیده شدن با چیزها می‌اندیشید، می‌توانست از همان ابتدا دریابد که سرنوشت او در صورت ادامه دادن دردها و حس جدایی با انسان‌ها براساس تفاوت‌های سطحی، چیزی جز جنگ، نابودی و سیاهی نخواهد بود.

نکته ۱: انسان می تواند در همین لحظه ابدی با تأمل روی خود و آگاه شدن از پایان سیاه و پردرد من ذهنی، به آن خاتمه دهد و به زندگی زنده شود.

نکته ۲: انسان حتی در من ذهنی که دید همانیدگی ها را دارد، می تواند تشخیص دهد که پایان من ذهنی چیزی جز درد و جنگ نیست. او آمده که به بی نهایت خداوند زنده شود.

چون شدی اول سیه اندر لقا
دور بودی از نفاق و از شقا

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۳
—شقا: بدبختی

اگر انسان از همان ابتدا، سیاهی و خراب کاری‌های من‌ذهنی را می‌دید کارش به نفاق و بدبختی نمی‌کشید. منظور از «نفاق» یا همان دورویی این است که انسان به زبان یک چیز می‌گوید، اما مرکزش او را سوی دیگری می‌کشاند. به‌طور مثال به زبان می‌گوید می‌خواهم به خدا زنده شوم، اما چون مرکزش از جنس جسم بوده و برحسب جدایی فکر می‌کند، عملاً در حال جدایی است. در واقع حرف او با مرکزش همخوانی ندارد.

کیمیای فضل را طالب بدی
عقل او بر زرق او، غالب بدی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۴
-زرق: ریا و تزویر

درحالی که اگر فضا را باز کنی و طالب کیمیای فضل خداوند شوی، به طور قطع و یقین عقل فضا را گشوده شده بر ریاکاری من ذهنی غالب خواهد شد.

نکته: اکنون از خودمان سؤال کنیم که آیا عقل زندگی من بر زرق من که همین عقل من ذهنی است، غالب است؟ یا من به وسیله خشمم، ترسم و حسادتم رانده می شوم؟ آیا من توسط خرافات و باورهای همانیده رانده می شوم؟

چون شکسته دل شدی از حال خویش
جابر اشکستگان دیدی به پیش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۵
-جابر: شکسته بند

و آن گاه که حقیقتاً از حال خودت در من ذهنی شکسته دل شدی و با پایین آمدن از پندار کمال متواضعانه به تمام خراب کاری‌ها و بی‌عقلی‌هایت در من ذهنی اعتراف کردی، شکسته بند شکستگان، خداوند را پیش رویت می‌بینی.

نکته: اگر اجازه دهیم دیگران به ما وابسته شوند و ما را دانشمند خطاب کنند، در واقع مراد آن‌ها می‌شویم. در این حالت برای حفظ آبرو و جلب تأییدشان تلاش کرده و با این کار ناموس و پندار کمال را قوی‌تر می‌کنیم که این مانع شکسته دل شدن و دیدن خداوند است.

عاقبت را دید و او اشکسته شد
از شکسته‌بند در دم بسته شد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۶

زمانی که انسان عاقبت ادامه دادن من‌ذهنی را دید، به بی‌عقلی و ناتوانی خود در من‌ذهنی پی برد. بنابراین فضای درونش را گشود و دیگر چیزهای ذهنی را در مرکزش نیاورد، در این حالت لطف خداوند شامل حال او شد و فوراً شکستگی دل او را ترمیم کرد، به طوری که عقل من‌ذهنی افتاد و بالاخره او آزاد شد.

فضلُ مس‌ها را سوی اکسیر راند
آن زراندود از گرم محروم ماند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۷
-اکسیر: کیمیا، جوهری که تصور می‌شد می‌تواند ماهیت جسمی را تغییر دهد، مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا کند.

فضل و بخشش خداوند، مس‌ها را به سوی اکسیر هدایت کرده تا به طلا تبدیل شوند. اما آن مس زراندودشده از این فضل الهی محروم می‌ماند. به عبارت دیگر بالاخره خداوند با فضل ایزدی و دانش و برکتی که از فضای گشوده شده می‌آید، انسان‌هایی را که در من ذهنی اسیر شده‌اند به خودش زنده می‌کند. اما کسانی که من ذهنی دارند ولی وانمود می‌کنند عارف هستند و از این طریق ابروی مصنوعی جمع کرده و مردم را به بی‌راهه می‌کشانند، از بخشش ایزدی محروم خواهند شد.

ای زران‌دوده مکن دعوی، بین
که نماید مشترییت اعمی چنین

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۸
اعمی: کور

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان متظاهری که مرکزش از جنس جسم بوده، اما مدعی عرفان است می‌گوید] ای زران‌دود متظاهر، این قدر ادعای دروغین نداشته باش. به این نکته توجه کن که مشتری تو برای همیشه کور نخواهد ماند.

نکته: انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا، تمام اشعار و برکاتی که به این جهان می‌آورند را از جانب خداوند دانسته و هیچ ادعایی بابت آن‌ها ندارند.

نور محشر چشمشان بینا کند
چشم‌بندی تو را رسوا کند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۸۹

بالاخره نورِ عدم چشم انسان‌ها را بینا کرده و با برملا کردنِ این مکر و چشم‌بندی، تو را رسوا خواهد کرد.

[بالاخره مردم آگاه خواهند شد که کسانی با تشویق آن‌ها به دیدن از طریق همانیدگی‌ها و باورها، چشم آن‌ها را بسته و به بی‌راهه برده‌اند.]

بنگر آن‌ها را که آخر دیده‌اند
حسرتِ جان‌ها و رشکِ دیده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۰

تو به کسانی نگاه کن که آخر و عاقبت من‌ذهنی را دیده‌اند، همان انسان‌های زنده‌به‌حضور که همه به حالشان حسرت می‌خورند و حسادت می‌ورزند.

نکته: از خودمان سؤال کنیم که آیا ما وقتی می‌بینیم مولانا هر بار به یک طریق چشم ما را باز می‌کند، حسرت نمی‌خوریم که ای کاش مثل مولانا می‌دیدیم؟

پس بهتر است تا آن‌جا که مقدور است خودمان از چشم‌بندی و ساحری رها شویم و دیگر از طریق همانیدگی‌ها نبینیم، تا از طریق قرین روی دیگران هم اثر بد نگذاریم.

بنگر آن‌ها را که حالی دیده‌اند
سرِّ فاسد، ز اصلِ سرِّ بریده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۱

به کسانی نگاه کن که فقط حال من ذهنی مورد توجهشان بوده و مدام در پی حال خوبِ ذهنی بوده‌اند. این‌ها این ریشه و سرِّ فاسد را از سرِّ خداوند، خردِ کل، بریده‌اند و در جدایی به سر می‌برند.

پیشِ حالی‌بین که در جهل است و شک
صبحِ صادق، صبحِ کاذب، هر دو یک

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۲

پیش انسان حالی‌بین که فقط حال ذهن را دیده و در جهل و شک من‌ذهنی به سر می‌برد، صبح صادق و صبح کاذب که نماد هشیاری حضور و هشیاری جسمی هستند، فرقی نمی‌کند. چرا که صبح صادق را به صورت صبح کاذب درآورده، یعنی در حالی که در هشیاری جسمی به سر می‌برد، زندگی را به صورت یک چیزِ ذهنی تفسیر و تجسم می‌کند.

نکته: منظور از «صبح صادق» حالتی است که ما بر اساس همانیدگی‌ها زندگی نکرده و زندگی را به چیزهای ذهنی تفسیر و ترجمه نکنیم، بلکه فضای درونمان را بگشاییم و بر حسب خدا زندگی کنیم، به طوری که مستقل از جهان وجود داشته باشیم. و منظور از «صبح کاذب» این است که پس از ورود به این جهان و رفتن به شب ذهن، در همان هشیاری جسمی بمانیم و بر حسب ذهن ببینیم.

صبح کاذب صد هزاران کاروان
داد بر بادِ هلاکت ای جوان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۳

ای جوان، این را بدان که فکر کردن و عمل کردن برحسب هشیاری جسمی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها و عقل من‌ذهنی که به عبارتی همان صبح کاذب است، نه تنها زندگی شخصی‌ات را بلکه کاروان بزرگی از انسان‌ها را از طریق ایجاد مسائل و چالش‌های بزرگ، به باد فنا خواهد داد.

نکته ۱: آیا باید دوباره صدها هزار کاروان هلاک شوند تا بفهمیم باید مرکزمان را عدم کنیم؟ یا می توانیم با خواندن مولانا و پخش دانش و بینش او در جهان به همدیگر کمک کنیم؟

نکته ۲: باید قبل از این که کاروان ما انسان ها در به در شود، زمینمان خراب گردد و خودمان نیز غمگین و ناراحت شویم، دیدمان را درست کنیم و جور دیگری ببینیم. یعنی به جای دیدن از طریق همانیدگی ها که موجب حس جدایی بر اساس تفاوت های سطحی می شود، همه انسان ها را به صورت یک هشیاری ببینیم و فضای درونمان را باز کنیم تا راه حل از فضای گشوده شده بیاید.

نیست نقدی کش غلطانداز نیست
وای آن جان گش محک و گاز نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۴
-غلطانداز: هر چیز که انسان را به اشتباه اندازد.

از آن جایی که هیچ زر و سیمی نیست که نوع قلبی آن وجود نداشته باشد، پس وای به حال انسانی که محک و قیچی یا معیار و ابزاری برای تشخیص اصل و قلبی بودن آن‌ها نداشته باشد. به عبارت دیگر برای آن که بتوانیم فرق بین زندگی براساس همانیدگی‌ها و زندگی براساس مرکز عدم را تشخیص دهیم، باید فضا را باز کرده و اجازه دهیم فضای گشوده‌شده که همان محک و قیچی ماست، قدرت تشخیص و شناسایی همانیدگی‌ها را به ما بدهد و آن‌ها را قیچی کند و بیندازد.

نکته: باید همیشه حواسمان به خودمان باشد که اگر حس می‌کنیم به حضور زنده شده‌ایم و اصل هستیم، آیا نشانه‌های آن را در خود می‌بینیم؟ شادی اصیل داریم؟ منبسطیم؟ و در این لحظه ابدی ساکن هستیم؟ یا دچار سحر شده‌ایم و با این که مرکزمان با یک باور یا جسم همانیده شده به ظاهر فکر می‌کنیم به حضور زنده شده‌ایم و ادعایمان دروغین و تقلبی است؟ در این حالت حتماً نشانه‌هایی از انقباض، مقاومت، کارافزایی و مسئله‌سازی را در درونمان مشاهده می‌کنیم. درواقع این نشانه‌ها همان معیار و محک ما برای تشخیص اصل و یا تقلبی بودنمان است.

پس نی‌ام کلی مطلوب تو من
جزو مقصودم تو را اندر زمن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۶

[مولانا از جانب زندگی خطاب به انسان می‌گوید] پس تمام مقصود تو و اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین آرزومندی تو زنده شدن به من نیست، بلکه من نیز مانند اهداف دیگر تو از جمله شغل خوب، خریدن خانه و تشکیل خانواده هدفی هستم که می‌خواهی در طول زمان به آن برسی.

[درحالی‌که زنده شدن به زندگی و مردن نسبت به من ذهنی، اصلی‌ترین منظور آمدن انسان به این جهان است.]

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر منی
بر امیدِ حالِ بر من می تنی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸

[خداوند به انسانی که من ذهنی دارد می گوید] ای انسان، تو عاشقِ حالِ منِ ذهنی ات هستی نه عاشقِ من و این فضای گشوده شده، وگرنه به من زنده می شدی و من ذهنی را صفر می گردی. تمام اعمال و عبادات و سروکاری که با من داری به امید این است که در نهایت حالت از طریق زیاد شدن همانیدگی ها خوب شود.

نکته: اگر این طور باشد پس ما حقیقتاً آرزومندِ زنده شدن به خداوند نیستیم.

از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

ذات خداوند از عقل انسان و همه اوهام و تصورات ذهنی خارج است و می توان گفت که لحظه به لحظه پشت سرهم تماماً نور است. پس اگر انسان با فضاگشایی مرکزش را از همه اوهام و تصویرات ذهنی، همانیدگی ها و نقش ها خالی کند و به آنها حس وجود ندهد، به طوری که دیگر هیچ همانیدگی در مرکزش نباشد، تماماً از جنس نور فضای یکتایی، یعنی همان هشیاری خالص خدایی که از اول بوده می شود.

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲
قدم: دیرینگی، قدیم (مقابلِ حدوث)

ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری و می خواهی خودت را از طریق سبب سازی ذهن توصیف کنی؟ چرا با آوردن ذهن به مرکزت آلت را نشان دار می کنی؟ هشیار باش و خوب نگاه کن تا این لحظه که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی به درستی برداری، نه با انقباض و فضا بندی.

نکته: با توجه به این بیت حال ما به عنوان امتداد خداوند چگونگی ندارد. پس اگر در این لحظه در حال توصیف چگونگی خود هستیم، در واقع داریم حال من ذهنی مان را بر اساس کم یا زیاد شدن همانیدگی ها تعیین می کنیم.

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفت‌وگویی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشینی را که با او قرین شده‌است می‌دزدد.

نکته ۱: بزرگ‌ترین مانع و مشکل و مزاحم در کار معنویتِ ما قرین است.

نکته ۲: باید تمام حواسمان روی خودمان باشد که در این لحظه مرکزمان را عدم نگه داریم تا روی اطرافیان اثر مخرب نگذاریم.

مر مرا تقلیدشان بر باد داد
که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۳

به راستی که تقلید از من‌های ذهنی پُردرد، هستی‌ام را بر باد داد و بیچاره‌ام کرد. لعنت بسیار بر این تقلید کورکورانه.

نکته ۱: اگر کسی تقلید می‌کند نشانی از خداوند ندارد.

نکته ۲: در کار معنوی تقلید وجود ندارد.

چون تو گوشِی، او زبان، نی جنس تو
گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

ای انسان، تو در من ذهنی در مرتبهٔ گوش هستی، زیرا حرف زدن تو براساس همانیدگی‌ها غلط است، اما خداوند و انسان زنده‌شده به خدا که مرکزش عدم است در مرتبهٔ زبان. بنابراین تا وقتی به جنس اصلی خود زنده نشده‌ای باید با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ذهنت را خاموش کنی تا زندگی از طریق تو حرف بزند، چراکه خداوند به تمام گوش‌ها فرمان «خاموش باشید» داده‌است تا فقط شنونده باشند.

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸
-تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگداشت خداوند چیست؟ باز شدن فضای درون از طریق فضاگشایی لحظه به لحظه و کنار گذاشتن چیزی که ذهن به انسان نشان می دهد تا با سبب سازی آن چیز را به مرکزش بیاورد. او برای تعظیم لحظه به لحظه، باید با پذیرش اتفاق این لحظه تسلیم شود و عقل خدا را بگیرد. بدین ترتیب از همانیدگی ها خارج شده و در آسمان یکتایی بزرگ و افراشته می شود. با این کار من ذهنی او نیز کوچک تر و خوار تر می شود، تا زمانی که کاملاً صفر شود.

نکته ۱: ما به عنوان امتداد خداوند نباید به آن چه که ذهن نشان می دهد تعظیم کنیم.
نکته ۲: هر کس به عنوان فضای گشوده شده آسمان درونش را باز می کند، در حال تعظیم و سجده به خداوند است. چنین انسانی دین دار است.

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان خاصیت توحید و یکتایی خداوند را بشناسد و با فضاگشایی به سوی یکتا شدن و بی‌نیازی پیش رود. بدین ترتیب به‌عنوان حضور ناظر همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و از آن آزاد خواهد شد تا یواش‌یواش من‌ذهنی توهمی خود را در پیشگاه خدای واحد بسوزاند و اتکایی به جهان بیرون نداشته باشد.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شب خود را بسوز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز، روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی،
در این صورت هم هویت شدگی با چیزهای ذهنی را در وجودت شناسایی کن و من ذهنیات را که همچون شب
تیره و تاریک است، پیش خداوند بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

نکته: شناسایی همانیدگی ها مساوی با آزادی است.

هر کجا دردی، دوا آن جا رود
هر کجا پستی ست، آب آن جا دود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

هر کجا درد وجود داشته باشد، دارو و درمان نیز همان جا می رود. و هر کجا که پستی و سرایشی وجود داشته باشد، آب هم به همان سمت سرازیر می شود. بنابراین تمام دواي زندگی به سوی کسی می رود که نسبت به من ذهنی کوچک شده و خود را به صورت زندگی شناسایی می کند.

آب رحمت بایدت، رُو پست شو
وانگهان خور خمرِ رحمت، مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

[آب رحمت زندگی لحظه به لحظه جاری ست] اگر واقعاً آب لطف و رحمت زندگی را می خواهی تا جایی که می توانی نسبت به من ذهنی کوچک شو و به اشکالات اقرار کن. سپس شراب رحمت الهی را بنوش و از آن مست شو تا دردهای تو را شفا دهد.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱
-فرو ما: نایست

لحظه به لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، کمک و رحمت بیکران ایزدی سراسر وجودت را فرامی گیرد.
پس ای پسر، تو به یک رحمت خداوند در این لحظه بسنده نکن و دست از فضاگشایی برندار و به کار روی خود
ادامه بده، چراکه حضرت حق سراپا رحمت است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دواسبه تاخت

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲
–استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی
–دواسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

هر کس که از جنس زندگی شود، با نگاه کردن به ذهنش در صدد پیدا کردن نواقص و عیب‌های ناشی از همانیدگی و رفع آن‌ها برآید و با فضاگشایی تمرکز را روی خود قرار دهد، مانند کسی است که برای به کمال رساندن خود دواسبه و با سرعت زیاد می‌تازد.

[به این ترتیب از انبساط فضای گشوده‌شده عقلی بیرون می‌آید که دیگر اجازه نمی‌دهد آن‌چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزش بیاید.]

دست من این جا رسید، این را بپشت
دستم اندر شستنِ جان است سست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۷

[خداوندا] توانایی من در همین حد است که جسمم را از آلودگی‌ها بشویم و پاک کنم و دستم در پاک کردن جان و روحم از آلودگی‌ها سست و ناکارآمد است.

[بنابراین فضا را باز می‌کنم و با اقرار به همانیدگی و درد از تو می‌خواهم تا جانم را از وجود من ذهنی دردساز پاک و مبرا سازی.]

از حَدَثِ شُسْتَمِ خدایا پوست را
از حوادث تو بشو این دوست را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰
-حدث: مدفوع

خدایا من تنم را از نجاسات شستم، حال فضا را باز می‌کنم، پس تو این هشیاری و روح مرا از آلودگی حاصل از همانیدگی‌ها پاک کن.

نکته ۱: ما قادر به شست‌وشوی درونمان از همانیدگی نیستیم فقط می‌توانیم فضا را باز کنیم و به صورت حضور ناظر تمرکز را روی خود قرار دهیم تا آب زندگی بیاید و جانمان را شست‌وشو دهد.

نکته ۲: باید توجه داشته باشیم که ما عضو فعال در این تغییر و تبدیل هستیم و نمی‌توانیم با سبب‌سازی ذهن توقع داشته باشیم تا خداوند همه کارها را انجام دهد.

این قدر گفتیم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵

تا این جا را ما گفتیم، حال برو و باقی مطلب را خودت با فضاگشایی و فکر کردن دریاب. اما اگر هشیاری جسمی داری و قادر به تأمل کردن نیستی، بنابراین به ذکر و تکرار ابیات مولانا پرداز.

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶
-اهتزاز: جنیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

فضاگشایی و تکرار ابیات بزرگانی چون مولانا، فکر عالی را که از طرف زندگی می‌آید به اهتزاز درمی‌آورد. پس تو ذکر و تکرار ابیات را مانند خورشیدی بر این من‌ذهنی افسرده که با هشیاری جسمی گار می‌کند بتابان و آن را به جنب‌وجوش دریاور.

اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش
کار کن، موقوف آن جذبه مباش

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷
-خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

ای کسی که هر دویمان یک خواجه و سرور داریم و از یک جنس هستیم، درست است که عامل اصلی که در زنده شدن به زندگی به ما کمک می کند، جذبه زندگی ست، اما تو باید با صبر و فضاگشایی و تکرار ابیات روی خودت کار کنی و فقط منتظر این نباشی که خداوند تو را جذب کند و نجات دهد.

أذْكُرُوا اللَّهَ كَرِهَ أُولَئِكَ أَنْ يُرْجَعُوا إِلَى اللَّهِ
أُولَئِكَ أُولُو الْأَعْيُنِ وَأَنْتَ الْبَاقِي

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲
–قلّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

ذکر خداوند و تکرار ابیات بزرگانی چون مولانا کار هر من ذهنی بی سروپا نیست. همچنین بازگشت لحظه به لحظه به سوی خدا، اجتناب از ایجاد من ذهنی بزرگتر و عدم قرار گرفتن در جبر، مقاومت و قضاوت کاری نیست که هر من ذهنی مفلسی از پس آن برآید.

نکته: بازگشت به سوی خدا و یاد کردن او فقط با فضاگشایی و استمرار در آن صورت می پذیرد. رحمت خداوند نیز زمانی فرامی رسد که انسان با بی اثر کردن چیزی که ذهنش نشان می دهد عقل من ذهنی را به نمایش نگذاشته و عامل جذب رحمت شود.

(قرآن کریم، سورۀ احزاب (۳۳)، آیه ۴۱)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید